



يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي  
 أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنْتِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى  
 الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾

{۴۷} ای فرزندان اسرائیل، به یاد آرید آن نعمتی را  
 که بر شما ارزانی داشتم و همانا من شما را بر جهانیان  
 برتری بخشیدم.

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ  
 شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا  
 عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾

{۴۸} و پروا گیرید از روزی که هیچ کس از دیگری  
 بلاگردان نشود و شفاعتی از او پذیرفته نگردد و  
 همانندی از وی گرفته نشود و نه یاری می شوند.

### شرح لغات

**فضل:** افزایش در خیر، باقیمانده، برتری.

**جَزی** به و علیه: پاداش داد شخص را به آن، [جَزی] عنه: به جای او قرار گرفت؛  
 بی نیازش ساخت.

**شَفَاعَة** از شفع: ضمیمه کردن، جفت کردن [چیزی] به چیزی که با آن جور  
 است. (کسی که از مجرمی شفاعت می کند، آبرو و اعتبار خود را ضمیمه با او کرده و  
 گویا از خود آبرو و اعتبار به او بخشیده است).

**عَدْل** (به کسر): مانند، قیمت، لنگه بار. **عَدْل** (به فتح)، مقابل ستم: میانه روی،

همتا.

خطاب به بنی اسرائیل و تذکر به نعمت مخصوص دوباره تکرار شده است، تا  
 سرآغاز بیان نعمت‌ها و عنایات مخصوصه خداوند درباره آن‌ها باشد. در خطاب  
 اول، تذکر به نعمت و درخواست وفای به عهد است، همان عهدی که منشأ  
 نعمت‌های مخصوص پروردگار گردید. آیات پس از خطاب اول، تفصیل و بیان



همان عهد مخصوص و مجمل است که ایمان و پیروی باشد. در این خطاب، تذکر و توجه به نعمتی است که منشأ برتری بنی اسرائیل گردید. آیات بعد هم تفصیل و بیان نمونه‌های همین برتری و الطاف خداوند و گذشت در مقابل لغزش‌ها و کفران نعمت‌ها و سرپیچی‌های آنان است. خداوند بنی اسرائیل را به نعمت هدایت در دنیای گمراهی، و توحید در دنیای شرک، و نور ایمان در دنیای جهل و تاریکی، و قوانین و شرایع در جهان بی بندوباری و توّحش، و پیوستگی در دنیای از هم گسیخته، برتری داد. این خلاصهٔ بعثت و دعوت پیامبران است که بیشتر آنان از میان بنی اسرائیل برخاسته‌اند.

بنی اسرائیل این برتری را قدردانی نکردند: توحید را به شرک، ایمان را به کفر و بجای عمل صالح و اجرای شریعت، به تشریفات غرورانگیز سرگرم شدند و آیین عمومی خدا را به صورت امتیازات قومی درآوردند و آن را با اوهام ملل مجاور و معاشر درهم آمیختند و بجای تقوا و نگرانی از آثار اعمال در روز واپسین به پروراندن آمال و امیدهای بی پایه پرداختند، تا آنکه عقیدهٔ عمومی آن‌ها این شد که مردم دنیا هر چه باشند، اهل جهنم و عذاب‌اند و ما هر چه باشیم، اهل نجات و بهشتیم و پیامبران و بزرگانی که از میان ما برخاسته‌اند شافعین و مدافعین ما هستند. این اوهام و عقاید بی پایه همان اوهام مصریان و دیگر ملل آن روز دنیا بود که به صورت دیگری در میان بنی اسرائیل ظاهر شد. در میان عموم مردم، آن ایمان فطری به بقا و آمیخته با رسوم و عادت‌های معمول در دنیا و دستگاه‌های قدرتمندان بود که منشأ چنین اوهامی گردید. به این جهت نمونه‌ای از آنچه وسیلهٔ قدرت و دفاع بود با مردگان خود همراه می‌کردند؛ مانند جواهراتِ قهرمانان، سلاح‌ها و بت‌ها، تا با توسل به هر کدام که مقتضی شد، مردهٔ گناهکار در سرای دیگر خود را نجات دهد و اگر پول و اسلحه کاری از پیش نبرد، بت‌های کوچک را در پیشگاه خدای بزرگ



شفیع سازند.

این آیه چنین اوهامی را یکسره نفی کرده و حساب آخرت را از آنچه در دنیا متعارف است، جدا ساخته است: گناهکار و مجرم در دنیا، نخست متوسل به اعتبار و ضمانت می‌شود؛ اگر آن مؤثر نشد، شخص آبرومندی را شفیع می‌سازد؛ پس از آن، فدیة و مال را وسیله قرار می‌دهد؛ و اگر هیچ کدام از این‌ها مؤثر نشد، و توانست، از قوم و جمعیت خود یاری می‌جوید.

«وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ». در این آیه شفاعت به کلی نفی شده است؛ چون در اصطلاح، نکره در سیاق نفی، به خصوص در اینجا که وصف روز است، عموم را می‌رساند.<sup>۱</sup> یعنی هیچ گونه شفاعتی در میان نیست و هر کس در آن روز مسئول خود و اعمال خود می‌باشد. در بعضی از آیات، شفاعت مطلق را مخصوص خداوند بیان کرده است مانند: ﴿مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ﴾<sup>۲</sup>، ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا﴾<sup>۳</sup>. در بعضی از آیات حق شفاعت را برای غیر خداوند مشروط به اذن، رضایت، شهادت و عهد کرده است: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾<sup>۴</sup>، ﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾<sup>۵</sup>، ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾<sup>۶</sup>، ﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾<sup>۷</sup>، ﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. یعنی چون اسمی به صورت نکره و به صیغه منفی بیاید (ولا... شفاعت) همه مفاهیم و انواع آن اسم را منفی می‌کند: هیچ گونه شفاعتی پذیرفته نمی‌شود، و هیچ گونه معادل و برابری در برابر دیگری گرفته نمی‌شود و...
۲. «شما را جز او هیچ سرپرست و شفيعی نیست». السجده (۳۲)، ۴.
۳. «بگو خدای راست شفاعت همگی» الزمر (۳۹)، ۴۴.
۴. «کیست آنکه جز به اذن او، نزد او شفاعت کند». البقره (۲)، ۲۵۵.
۵. «هیچ شفيعی نیست مگر پس از اذن او». یونس (۱۰)، ۳.
۶. «و جز برای کسانی که او بپسندد و خشنود باشد شفاعت نمی‌کنند». الانبیاء (۲۱)، ۲۸.
۷. «و آنان که جز خدای را می‌خوانند یارای شفاعت کردن ندارند، مگر کسانی که به حق گواهی داده باشند و ایشان هستند که می‌دانند»، الزخرف (۴۳)، ۸۶.



أَتَّخِذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا<sup>۱</sup>، ﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾<sup>۲</sup>. در این آیات، حق شفاعت مطلق و مستقل را از غیر خداوند سلب کرده است.

شفاعت در دنیا و از نظر عرف این است که شفیع، حاکم را وادار به عفو می‌کند و اراده او را درباره مجرم برمی‌گرداند. پس این سؤال پیش می‌آید که حاکم به عدل چگونه رأی و نظرش با شفاعت تغییر می‌کند؟ این حاکم مستبد و ظالم است که به حسب مصلحت خود، تغییر اراده و حکم می‌دهد. چون عذاب مجرم در آخرت موافق عدل الهی است، پس گذشت از وی مخالف عدل است. با آنکه، حکم و اراده پروردگار عین حکمت و سنت حتمی اوست و قابل تغییر نیست؛ چنان که آیاتی از قرآن به عدم تغییر سنت و اراده خداوند تصریح می‌کند.<sup>۳</sup> دیگر آنکه با باز بودن راه شفاعت، آیین و شریعت در نظر عامه سست می‌شود و احکام دگرگون می‌گردد. و این [نه تنها] برخلاف حکمت بعثت پیامبران و تشریح شرایع است، بلکه منشأ اختلال نظم و ترویج گناه می‌شود؛ چنان که در بعضی از امم که به این آرزوها مغرورند، دیده می‌شود. و چه بسا این گونه مغروران از مردمی که دین بر آنها حاکم نیست و تنها قوانین و وجدان بر آنها حکومت می‌کند، گناه و قانون شکنی شان بیشتر می‌شود، زیرا این‌ها به امید و اتکای به شفاعت شافعین، سد وجدان را هم مانند حدود دین درهم می‌شکنند و به هر گناهی خود را می‌آلایند و از هر اقدام به

۱. «توان شفاعت ندارند، مگر آنان که از نزد خدای رحمان پیمانی گرفته باشند»، مریم (۱۹)، ۸۷.
۲. «در آن روز، شفاعت سود نمی‌بخشد، مگر کسی که خدای رحمان به او اجازه دهد و سخن او را بپسندد»، طه (۲۰)، ۱۰۹.
۳. «سُنَّةٌ مِّن قَدْرَسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا»، الاسراء (۱۷)، ۷۷؛ «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا»، الاحزاب (۳۳)، ۳۸؛ «وَلَن تَجِدُ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا»، الاحزاب (۳۳)، ۶۲؛ و همچنین ن. ک: فاطر (۳۵)، ۴۳؛ الفتح (۴۸)، ۲۳.



خیر و توجه به صلاح و اصلاحی و امانده می‌گردند. از سوی دیگر ناامیدی و یأس، مجرم و گناهکار را بیشتر به جرم و گناه می‌آلاید و از توجه به خیر باز می‌دارد و بر شقاوت او می‌افزاید. گرچه در توبه به روی همه باز است ولی توبه که برگشت و تحول و انقلاب کامل است، برای همه یکباره آسان نیست، مگر آنکه امید به دستگیری و کشف حق و نمایندگان او، آهسته آهسته گناهکار را مستعد توبه گرداند، و در میان بیم و امید، او را از یأس و تسلیم به شر، غرور و سرکشی بر خیر باز بدارد. پس اصل شفاعت محدود و نوید به آن، از اصول خیر، رحمت و تربیت است. قرآن کریم هم مطابق همین اصل، مطلق شفاعت را نفی کرده و در حد اذن و رضایت [پروردگار] به آن وعده داده است. در روایات هم، شفاعت محدود و مشروط آمده است.

اصل شفاعت از نظر واقع، مانند اصول و قوانین جذب، حرکت و سرعت، مشمول شرایط و حدودی باید باشد. جسم مجذوب اگر در سرحد و دسترس تأثیر نیروی جذب یا میدان تشعشع مغناطیسی قرار نگیرد، مشمول جاذبه رحمت نیروی برتر نمی‌گردد. همین که در سرحد نیروی جاذب قرار گرفت، از سقوط و انحراف نجات می‌یابد: یا در مدار و مرکز جاذب می‌گردد یا با سرعت متصاعد به سوی آن می‌رود. چنان که جسم آدمی مانند دیگر اجسام، تابع قوانین و قوای جهانی است، نفس و باطن انسان هم به حسب تطابق عوالم، باید مشمول اینگونه قوانین باشد: اگر آثار باقیه ایمان و عمل صالح، نفس آلوده انسانی را در سرحد جاذبه کلی حق و اشعه آن بدارد، گرچه ثقل و آلودگی به گناه در آن باشد، قوای برتر خیر ضمیمه و شفیع آن می‌شوند و بیشتر از استحقاقش او را به سوی خودکشاند و از جرم و گناه و تاریکی پاکش می‌سازند. اگر تکرار گناه، فطرت آدمی را از حرکت به سوی خیر و حق بازداشت و از سرحد جاذبه آن دور نگه داشت، مشمول رحمت نمی‌گردد. با

این میزان می‌توان همه آیات و روایات مختلفی را که درباره شفاعت آمده جمع کرد و نظر جامع آن‌ها را فهمید.

مجموع روایاتی که درباره شفاعت رسیده همین میزان را می‌رساند؛ چنان که در «کافی» این نامه از حضرت صادق علیه السلام آمده است. در نامه‌ای که برای اصحاب خود فرستاد:

«بدانید که هیچ مخلوقی شما را از خدای بی‌نیاز نمی‌گرداند، نه مَلک مُقَرَّب و نه نبی مرسل و نه جز این‌ها. کسی خرسند است که شفاعت شافعین نزد خدای سودش دهد، پس از خدا بخواهد و روی به او آرد تا از وی راضی گردد»<sup>۱</sup>.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»